

گفت‌وگو با شروین وکیلی، جامعه‌شناس، در باب یکی از مهمترین مباحث مورد پرسش و همچنان در ابهام؛

تبارشناسی اساطیر

صفحه کتاب بر آن شد تا این هفته به عنوان یکی از مهمترین مباحث مورد پرسش و همچنان در ابهام، به معرفی یکی از پژوهش‌ها و نظریه‌های علم اسطوره‌شناسی بپردازد. در این زمینه ۵ مجلد، توسط شروین وکیلی، استاد جامعه‌شناسی، نویسنده و پژوهشگر تألیف شده و انتشارات شور آفرین، نشر علمی و نشر پازینه آنها را منتشر کرده‌اند. این کتاب‌ها از جذابیت روایت و تازه یافته‌هایی در این علم برخوردار است که می‌تواند سودمند باشد. گپ و گفت طولانی ما را با مؤلف، درباره هر ۵ مجلد بخوانید.



فسانه فرقدان - روزنامه نگار

«من یک سیستم نظری در چارچوب سیستم‌های پیچیده دارم که به مدل زرون مشهور است. بنابراین مدل CST (یا نظریه سیستم‌های پیچیده) در حوزه اسطوره و تاریخ و فلسفه را برای بازسازی اسطوره‌شناسی ایران به کار گرفته‌ام. در حوزه اسطوره‌شناسی این کتاب‌هایی شده است که الان می‌خواهیم درباره‌اش حرف بزنیم. یعنی ۱- اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی، ۲- اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی، ۳- اسطوره‌شناسی آسمان شبانه، ۴- اسطوره آفرینش بابلی، ۵- اسطوره یوسف و افسانه زلیخا.

اسطوره‌شناسی یک علم نظام‌مند محسوب می‌شود. مثلاً اسطوره‌شناسی یونان - روم که به آن مطالعات کلاسیک می‌گویند، اسطوره‌شناسی خاور دور که هسته مرکزی آن اساطیر چینی و اساطیر شینتو و اطراف آن ملازی و مالایی است. اما هند متفاوت است. هند و ایران یکی هستند. مطالعات هند که هندشناسی (ایندولوژی) باشد، به کلی دست و پا شکسته و ایتر است. چون جدا از ایران تحلیل و مستقل از متون ایرانی خوانده می‌شود. همچنین علم ایران‌شناسی، مطالعات متون کهن ایرانی است که آن هم ایتر است، چون در پیوستگی تاریخی آن و اتصال با سنت‌های محلی که هند یکی از آن‌هاست، دیده نمی‌شود. من معتقدم اسطوره‌شناسی ایرانی به عنوان یک دانش مدون علمی و دقیق صورت‌بندی نشده و ما یک روش‌شناسی عمومی و یک سرمشق نظری لازم داریم که بگوید، چرا متون پورانه‌های هندی جزء متون و اساطیر ایرانی نیستند؟ چون بخش عمده این‌ها در افغانستان نوشته شده که پاسخی برای متون زرتشتی است. خوب چه طور می‌توان بدون اشاره به متون ایرانی آن‌ها را خواند؟ در گوشه غربی ایران، مشابه گوشه شرقی، متون سومری و اکدی را جدا از متون ایرانی می‌خوانند. ما یک اسطوره‌شناسی میان‌رودان داریم که یک علم است و جدا از منابع ایرانی مطالعه می‌شود. یعنی انگار آنجا یک حوزه تمدنی داشته‌ایم، اما در واقع این طور نبوده است.

سه جلد نخست این مجموعه یعنی پهلوانان، ایزدان و آسمان شبانه، سرمشقی نظری است که می‌گوید ایرانیان قدیم، انسان و جهان را چه‌طور می‌دیده‌اند؟ من توضیح داده‌ام که شیوه تفکرات اسطوره‌های ایرانیان چه‌طور بوده و یک سرمشق کلی درباره اتصال انسان و جنگ و امر قدسی و اسطوره‌شناسی

آسمان که اتصال میان زمان و هستی و ستارگان و سرنوشت انسان است، ارائه داده‌ام. جلد چهارم، اسطوره‌شناسی آفرینش بابلی است. این نخستین ترجمه کامل متن اکدی انومالیش - توسط خانم آزاده دهقانی، از زبان انگلیسی و آلمانی - به پارسی است که من آن را تفسیر کرده‌ام. کتاب یوسف و زلیخا نیز درباره شخصیت زن آغاوگر و برادران پلید است که در مصر ترکیب شدند و نسخه‌های متنوعی پیدا کرده که یکی در تورات و یکی در یونان آمده و من یک نسخه فنیقی هم پیدا کرده‌ام که البته عنصر برادران کشنده را ندارد. یعنی دو جلد یوسف و آفرینش بابلی بازخوانی متونی مشهور در این چارچوب است.»

این داستان یوسف همان است که در ایران اسطوره سیاوش یا ایرج می‌شود؟

اسطوره سیاوش عنصر زن آغاوگر را دارد، اما برادران کشنده را ندارد. داستان ایرج برعکس است، چون برادران، ایرج را می‌کشند. شکل تغییر یافته همین در تورات داستان عیسی و یعقوب است که برادر بزرگ در بی کشتن برادر کوچک است.

دوره پیش از پهلوانان را چه طور بررسی کرده‌اید؟ چون اگر بخواهیم طبق تقسیم‌بندی زمان اساطیری و پهلوانی یا حماسی و تاریخی نگاه کنیم، قبل از پهلوانان، زمان اساطیری را داریم که از کیومرث آغاز می‌شود.

البته تقسیم‌بندی من زمانی نیست، بلکه موضوعی است. یعنی چه موضوع عامی کلیت تاریخ ایران مسئله‌اش بوده و اسطوره‌ها بر آن محور تولید شده؟ یک مسئله عام، اتصال انسان و جنگ است که مفهوم پهلوان را می‌سازد. پهلوانی که ممکن است زن باشد و لزوماً مرد نیست، مانند بانو گشسب دختر رستم یا گردآفرید. بنابراین موضوع مهم اتصال انسان و جنگ است که به نوعی مسئله مرگ هم هست، یعنی نوعی اندیشیدن درباره مرگ که این رده‌ای از اساطیر است و دوره ندارد و از کهن‌ترین متون هست تا اکنون. مسئله دیگر اتصال میان انسان و امر قدسی یعنی اتصال انسان با خدا یا خدایان یا یک مفهوم است.

ما معمولاً غنای تمدن ایرانی را نادیده می‌گیریم، اما این‌ها بعد از دوره زرتشت یک سرمشق فلسفی پیدا می‌کنند و امر قدسی تبدیل به یک مفهوم عقلانی و فلسفی می‌شود. در دین زرتشت اسطوره‌زدایی می‌شود و بعد همه ادیان سازمان‌یافته بعدی مثل سامی و دین مزدکی و مانوی که در همین چارچوب هستند. منتها در خیلی از این‌ها ایزدان باستانی باز تولید می‌شوند. بنابراین ممکن است اتصال انسان و امر قدسی جلوه انسانی داشته باشد که می‌شود ایزدان قدیمی مثل

اخلاق نیک و بد است که نخستین بار در گاهان و متون زرتشتی به کار رفته. یعنی خدای مینوی که کاملاً نیک و اهورامزدا و مینوی مقدس یا سپندمینو است و اهریمن که آنگره‌مینو یعنی مینوی بد و زیانکار است. در مجلد پهلوانان، حرف من این است که تقسیم‌بندی اساطیری، پهلوانی، تاریخی، تقسیم‌بندی انسان‌شناسان قرن نوزدهم مانند مورگان در اروپا است. اما متون به ما می‌گویند ما یک پیوستار تاریخی ۵ هزار ساله درباره اتصال انسان و جنگ در ایران داریم که انسانی است که می‌جنگد و مفهوم پهلوان را می‌سازد. من محوریت را بر مضمونی که از متون برمی‌آید، گذاشته‌ام که اتصال انسان و جنگ است. ما سنتی به نام سنت زرتشتی داریم که با کیومرث شروع می‌شود و به روایتی تا یزدگرد ادامه پیدا می‌کند. سنت میان‌رودان با گیل‌گمش شروع می‌شود و به همین ترتیب سنت‌های عبرانی از تورات، سنت مانوی، سنت هندوایرانی پیش از زرتشت، سنت مسیحی، بودایی و مزدکی داریم که باید همه این‌ها را دید. می‌بینید که مضامین یکی است، یعنی همه درباره مرگ و رابطه انسان و مرگ می‌اندیشند.

این کتاب پژوهشی است برای کشف همین شباهت‌ها. نتیجه آن که اتصال انسان و جنگ پنج نوع پهلوان را در تمام دنیا تولید می‌کند. ۱- پهلوان شهید مثل سیاوش، سهراب و آرش ۲- پهلوان ماجراجو مثل گرشاسب، سنندباد ۳- شاه پهلوان مثل جمشید، فریدون، کیکاووس، داوود، سلیمان، کوروش، اردشیر بابکان و شاه اسماعیل صفوی ۴- ضد پهلوان مثل آژی‌دهاک، افراسیاب، ۵- پهلوان جنگاور مثل گیو، گودرز و بیژن. که در کتاب ویژگی‌های این‌ها را دقیق برمی‌شمرد.

اما در متون دیگر سهراب و سیاوک و ایرج را شهید ندانسته‌اند. شیوه و موقعیت مکان کشته شدن سیاوش که هم ولعید بود و هم از آتش گذشته بود و فره ایزدی داشت، با شهیدان شباهتی ندارد.

ساختارشان یکی است. فکر می‌کنم دلیلش این‌ها نیست و این‌ها بعدها در باره‌اش ساخته شده است. بین تمام پهلوانی که نام بردیم فقط نام سیاوش در اوستا آمده که یک جمله درباره‌اش در فروردین یشت هست. آنجا که کیخسرو قربانی می‌کند و می‌گوید: «بگذار من افراسیاب را بکشم که او با نامردی سیاوش را کشت». دلیل این که سیاوش در ذهن ما مانده، این است که اوستایی است و پهلوان شهید خیلی قدیمی است. در سه قرن اول هجری مرتب در اشعار به آرش ارجاع داده می‌شود و حتی ابوریحان بیرونی از او نوشته، در حالی که داستان‌ش در شاهنامه نیامده، اما در تیر یشت اوستا هست. داستان ایرج هم در اوستا نیامده است.



شما گفتید که شاه پهلوانان همه گناه می‌کنند اما کیخسرو گناه نمی‌کند. کیخسرو مستثنا است و گناه نمی‌کند و نمی‌میرد که به نظر می‌آید با سوشیالیسم یکی و روایتی زرتشتی شده، اما زال از جاویدان‌های آخرالزمانی زرتشتی نیست. وقتی سوشیالیسم در روز قیامت فراز می‌آید، چند نفر از جمله پشوتن، عموی اسفندیار و گرشاسب که بیدار می‌شود و همراه او می‌جنگند. زال اما فرق می‌کند.

رستم در میان پهلوانان جنگجو قرار می‌گیرد؟

وضع رستم خاص است. در کتاب گفته‌ام که انسان و جنگ در سه سطح می‌توانند به هم متصل شوند؛ یکی قهرمان می‌سازد، مثل فیلم‌های هالیوودی و روایت‌های یونانی و رومی مثل آخیلس در ایللیاد و اولیس در اودیسه و هرakles؛ قهرمان هیچ رسالت و آرمان خاصی ندارد. یک لایه دیگر پهلوان است که در چارچوب فلسفی می‌جنگد و آرمانی فراگیر دارد، مثل آرش که نماینده ملیت ایرانی است و مرزها را تعیین می‌کند. سومی مفهوم آبر پهلوان است که فقط در ایران تکامل یافته و شخصیتی است که ویژگی هر پنج الگوی پهلوانان را دارد.

کتاب اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی چه مضمون مرکزی‌ای دارد؟

وقتی ما کلمات میترا، مهر، هوم، آناهیتا، سروش، چیسستا و بهمن را می‌شنویم، فکر می‌کنیم این‌ها چه ربطی به هم دارند؟ نوروز چه ربطی به مهرگان دارد؟ و آناهیتا خدای آب‌ها به میترا یا مهر چه ربطی دارد؟ و این‌ها با ماه مهر و آبان چه نسبتی دارند. ایرانیان قدیم در آسمان چه می‌دیدند که اسم خورشید را گذاشته‌اند مهر؟ این کتاب به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

آیا ما متنی داریم که به شکلی منظم این جلوه‌های امر قدسی را سیاه‌برداری کرده باشد؟

بله. در اوستا ۳۳ ایزد مقدس داریم که اسم‌هایشان آمده و در متون هندی هم مشابهش را داریم که نقطه شروع سنت هندوایرانی است. اما این موجودات با ایزدان اقوام دیگر قلمرو ایران زمین همسان انگاشته می‌شده‌اند. مثلاً ما یک خدای نیرومند آسمان داریم که در سنت عبرانی می‌شود یهوه و در اوستا می‌شود اهورامزدا و در بابل می‌شود مردوک و در ایلام اسمش هومبان است. فقط وقتی این‌ها را کنار هم ببینیم، می‌توانیم تصویری جامع از مفهوم آسمان و تقدس آن به دست بیاوریم و سیر تکاملش را هم بفهمیم. مثلاً شکل آغازین مردوک بابلی شبیه انسان بوده و کوروش در کتیبه حقوق بشر می‌گوید هنگامی که وارد بابل شد: «مردوک دست مرا گرفت...». کمابیش از همین دوران مردوک به خدای یکتای نادیی تبدیل می‌شود که با اهریمن نادیی می‌جنگد. از دوره کمبوجیه به بعد بابلی‌ها سیاره هرمز یا برجیس را هم مردوک می‌نامند و این یعنی در بابل اهورامزدا و مردوک با هم ادغام می‌شود. من نخست چارچوبی نظری ساخته‌ام که مفهوم امر قدسی در متون ایرانی و انواع و رده‌بندی‌هایش معلوم شود. بعد تعدادی از خدایان کلیدی مثل آناهیتا، هوم، وای و زروان را در نظر گرفته‌ام و سیر تحول و سنت‌های مرتبط با آن‌ها را بررسی کرده‌ام. بعد سراغ دگر دسیسی خدایانی مثل بهرام رفتم که چه‌طور ایندوره به بهرام تبدیل شده و او چه‌طور با بسیاری یکی انگاشته شده یا نریوسنگ اوستایی چه‌طور به ناریسوس یونانی و بعد تر گل نرگس دگر دسیسی یافته است.

مفصل‌ترین بخش کتاب در مورد آیین مهر است. در آیین بخش به مهر باستانی پیش از زرتشتی و سه شاخه خاوری‌اش در هند و دین بودایی، مرکزی‌اش در ایران زمین و عرفان قرون میانه و باختری‌اش در مهر پرستی رومی پرداخته‌ام.

در کتاب اسطوره‌شناسی آسمان شبانه که پرسر و صداترین کتاب در این مجموعه بود، پرسش مرکزی‌اش این است که چرا مردم آسمان و صورت‌های فلکی را این‌گونه می‌دیدند؟ یعنی چرا عقرب؟ چرا ترازو؟ چرا

من مدل CST (یا نظریه

سیستم‌های پیچیده) را در حوزه

اسطوره برای بازسازی قلمرو

تمدن ایران به کار گرفته‌ام و نتیجه

کتاب‌های ۱- اسطوره‌شناسی

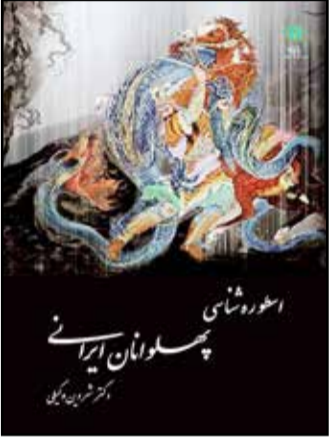
پهلوانان ایرانی، ۲- اسطوره‌شناسی

ایزدان ایرانی، ۳- اسطوره‌شناسی

آسمان شبانه، ۴- اسطوره آفرینش

بابلی، ۵- اسطوره یوسف و افسانه

زلیخا، شده است



شیر؟ و چرا این نمادها در ایران و هند و روم همسان دیده می‌شود؟ باید ببینیم به لحاظ تاریخی این نمادها از کجا آمده و دقیقاً چه معنایی داشته و چرا این‌طور کنار هم چیده شده‌اند؟ قاعدتاً این نمادها داستانی را روایت می‌کنند و علائم برج‌ها و صور فلکی بی‌ربط به هم نیستند. اصلاً چرا به ماه مهر، مهر می‌گویند و چرا برج اسد به شیر پیوند خورده؟ از طرف دیگر چرا هفت اختر داریم و هفت آسمان؟ و چرا اختران سعد و نحس داریم و با چه منطقی نقطه روشنی در آسمان با ایزدی در فرهنگ مردم پیوند برقرار کرده است؟

من سیر تحول تاریخی این نمادهای اختری را تبارشناسی کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که خاستگاه این رمزگذاری، ایران شرقی و قدیمی‌ترین متنی هم که به آن اشاره می‌کند، اوستاست که کلاً نادیده گرفته شده و کتاب‌های نجوم و اخترشناسی منشأ همه را از بابل و یونان می‌دانند و نامی از ایران در میان نیست. در حالی که می‌توان به روشنی با ردگیری متون اخترشناسانه در جهان باستان نشان داد که این‌ها متعلق به ایران شرقی است.

نام قدیمی روزهای هفته که در اروپا باقی مانده و اسام ماه‌ها در همین چارچوب معنادار می‌شود. مثلاً این را می‌دانیم که مهر ایزد میانجی بین اهورامزدا و اهریمن است و نگهدارنده تعادل و برابری. بنابراین ماه وسط سال که در آن، شب و روز باهم برابر می‌شوند، مهرماه نامیده شود. برابری مشابه دیگر، به نوروز و ماه فروردین مربوط می‌شود که نشانش فروهر یعنی روان انسان است. یعنی دو گرانیگاه گاهشماران داریم که یکی مهر است و دیگری انسان. نام‌ها و نمادها صور فلکی مربوط به دوازده ماه سال، بازسازی اسطوره دوازده هزار سال تاریخ جهان در نگاه زرتشتی است.

ما اگر ما بخواهیم هویتمان را بشناسیم، دست کم باید چند چیز را بدانیم؛ یکی تاریخ که رده‌ای از کتاب‌های من بازخوانی تاریخ است، دیگر یک دستگاه عقلانی برای اندیشیدن که می‌شود فلسفه، و سوم آیین و مناسک و قصه‌هاست. نخبان با فلسفه سروکار دارند، اما توده مرده تاریخ با فلسفه نمی‌خوانند، اما با اسطوره ارتباط برقرار می‌کنند، پس خیلی مهم هستند. قبلاً پژوهش‌های هوشمندانه‌ای شده و من خودم را وام‌دار آن‌ها می‌دانم، اما ما درباره اساطیر پژوهش روشمند خیلی کم داشتیم. اسطوره رکن هویت ایران است و فکر می‌کنم هر کسی برای اندیشیدن به یک سرمشق نظری نیاز دارد و این مجموعه یک سرمشق نظری است و اصلاً فکر نمی‌کنم که این مجموعه پایان کار است، بلکه تازه آغاز کار درباره اساطیر است و پرسش، تازه مطرح شده و حتماً این مجموعه باید نقد شود.